فهرست مطالب

[موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت) 2](#_Toc527525570)

[اشاره 2](#_Toc527525571)

[مبحث اوّل: تحلیل ملکه عدالت 2](#_Toc527525572)

[مبحث دوّم: شباهت عدالت در فقه و اخلاق 3](#_Toc527525573)

[مبحث سوّم: انواع و اقسام ملکات 3](#_Toc527525574)

[مبحث چهارم: مراتب ملکات در فقه 3](#_Toc527525575)

[مرتبه سوّم: وجود ملکه همراه با لغزش‌های نادر 3](#_Toc527525576)

[اقسام مرتبه سوّم 4](#_Toc527525577)

[قسم اوّل: لغزش همراه با پشیمانی 4](#_Toc527525578)

[قسم دوّم: لغزش بدون پشیمانی 4](#_Toc527525579)

[مرتبه چهارم: وجود ملکه، انجام خطای مکرر به همراه ندامت و توبه 8](#_Toc527525580)

[مرتبه پنجم: انجام خطای مکرر بدون ندامت و توبه 8](#_Toc527525581)

[مرتبه ششم: غلبه خطا و معصیت بر طاعت، به همراه ندم و پشیمانی 9](#_Toc527525582)

[مرتبه هفتم: غلبه خطا و معصیت بدون ندم و پشیمانی 9](#_Toc527525583)

[مصطلحات عدالت با توجه به مراتب ملکات 10](#_Toc527525584)

[اصطلاحات عدالت در مواردی که ملکه جامعه وجود دارد 10](#_Toc527525585)

[اصطلاح اوّل (عصمت داخل در معنای عدالت) 10](#_Toc527525586)

[اصطلاح دوم (عصمت فوق عدالت) 10](#_Toc527525587)

بسم الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / اجتهاد و تقلید /مسأله تقلید (شرایط مجتهد- شرط عدالت)

## اشاره

### مبحث اوّل: تحلیل ملکه عدالت

در تحلیل بحث ملکه که در دو قول عدالت را به ملکه ارجاع داده بودند؛ یا به‌صورت مستقیم عدالت را به ملکه باعث علی فعل الواجبات و ترک المحرّمات تفسیر شده بود و یا اگر به فعل واجبات و ترک محرّمات تفسیر شده بود آن را مبتنی بر یک ملکه می‌دانستند. در این دو قول ملکه باعثه علی إتیان الواجبات و ترک المحرّمات آمده بود.

در تحلیل ملکه روندی که در اینجا طی شد این بود که ابتدا بحث صدور فعل ارادی و مبادی آن را با تحلیل فلسفی خود بیان شد و سپس عرض شد که این مبادی تفصیلاً وقوع پیدا می‌کند و گاهی به دلیل تمرین و ممارست و یا دلایل دیگر در انسان ایجاد هیأتی می‌کند که آن هیأت این مبادی را در یکدیگر دمج کرده و سرعت می‌بخشد که این صورت دوّم همان موردی است که در آنجا گفته می‌شود ملکه‌ای وجود دارد که موجب فعلی از افعال اختیاری بدون رویه و با سرعت می‌شود.

آنچه گفته شد خلاصه بحث تحلیل فعل ارادی و تقسیم آن به:

الف) جایی که ملکه و هیأت نیست؛

ب) جایی که هیأت وجود دارد. این یک بحث بود که در چند جلسه مورد بررسی قرار گرفت.

بحث بعدی این بود که این ملکه و یا هیأت نفسانیه به دو قسم کلّی و اساسی تقسیم می‌شود:

1. جایی که هیئات نفسانیه مستقیم با فعل ارتباط دارند؛
2. جایی که یک واسطه وجود دارد و این هیئات بالعرض با فعل مرتبط می‌شوند و اینکه آن ملکه و عدالتی که در فقه گفته می‌شود از جمله قسم دوم است، به این بیان که در جایی که آن هیأت نفسانیه تسلیم در برابر مولی را تولید می‌کند و این تسلیم بر افعال منعکس می‌شود نه ممارست مستقیم فعل –گرچه این ممارست و ایجاد ملکه نیز گاهاً بر آن مترتّب می‌شود-

### مبحث دوّم: شباهت عدالت در فقه و اخلاق

و در ادامه تفصیلی بود که در این زمینه داده شد و این دو وجه به‌صورت مفصل مورد بررسی قرار گرفت و نتیجه آن این شد که آنچه مقصود از عدالت و ملکه است همین می‌باشد. البته در پایان گفته شد که در یک تحلیل دیگری می‌توان این احتمال را مطرح کرد که شاید روح آن بحث اخلاقی در مورد عدالت هم همین باشد و تفاوت این دو هم در همین حدّی است که عرض شد و تفاوت این دو همین است که عرض شد که اگرچه آنچه از عدالت در اخلاق و فقه گفته می‌شود در یک جنس مشارکت دارند لکن درعین‌حال دو نوع می‌باشند و به نظر می‌رسد که این نوع از ملکات و هیئات نفسانیه‌ای که در فقه و معارف دینی مورد توجّه است درواقع این هم یک نوعی از همان ملکات اخلاقی است و درواقع همین هم عبارت از همان فضیلت و رذیلت می‌شود، منتهی چون علم اخلاقی ما یک علم اندکی است و کار اجتهادی پیرامون آن صورت نگرفته است به سمت اینها بسط پیدا نکرده و تحلیل‌های عمیق و دقیق در او به عمل نیامده است.

### مبحث سوّم: انواع و اقسام ملکات

این هم مبحث دیگری بود که با این تحلیل ارائه شد و پس از آن انواع و اقسام ملکات و هیئات نفسانیه بود که این هم در یک جلسه‌ای توضیح داده شد.

## مبحث چهارم: مراتب ملکات در فقه

مبحث چهارم که البته با یک انقطاعی مطرح شد و در بین آن گریزی به مبحث دوّم زده شد و سپس در جلسه قبل مجدداً به آن بازگشتیم این بود که این هیئات نفسانیه و این ملکاتی که در فقه با آن به‌عنوان عدالت گفته می‌شود و ما با آن مواجه هستیم چه مراتبی دارد؟

مرتبه اوّل همان‌طور که در جلسات گذشته عرض شد «عصمت» بود، مرتبه دوّم آن «تالی تلو عصمت» بود که این هم توضیح داده شد. سپس وارد مرتبه سوّم شدیم که در این مرتبه هیأت نفسانیه راسخه برای اتیان واجبات و ترک محرّمات وجود دارد و امکان تخلّف نیز در این مرتبه وجود دارد که از این جهت با عصمت متفاوت است و نکته دیگر اینکه تخلف هم نادراً واقع می‌شود که از این جهت با مرتبه دوّم تفاوت دارد.

### مرتبه سوّم: وجود ملکه همراه با لغزش‌های نادر

پس به‌عبارت‌دیگر در مرتبه سوّما در عین اینکه هیأت تسلیم در مقابل امر مولی برای او وجود دارد و باعث اتیان واجبات و ترک محرّمات است اما در هر صورت علیرغم اینکه این هیأت و ملکه وجود دارد اما درعین‌حال درون انسان به‌گونه‌ای است که عوامل متفاوت و متعدد در جنگ و تعارض هستند که اینها جنود شیطان و جنود رحمان می‌باشند فلذا علیرغم اینکه این شخص با آن هیأت راسخه بر روی ریل شریعت پیش می‌رود اما بالاخره آن هواهای نفسانی و جنود شیطان هم فعال بوده و نادراً موجب لغزش می‌شوند که این صورت سوّم است.

#### اقسام مرتبه سوّم

این صورت سوّم و صورت‌های بعد از این هر کدام به دو قسم تقسیم می‌شوند:

قسم اوّل آن این است که این لغزش نادری که برای شخص حاصل می‌شود حال نَدم و پشیمانی برای او عارض می‌شود.

و قسم دوّم این است که پس از لغزش برای این شخص هیچ‌گونه حالت ندم و پشیمانی پیدا نمی‌شود.

##### قسم اوّل: لغزش همراه با پشیمانی

در این قسم که حال ندم و پشیمانی بر شخص عارض می‌شود (قسم اوّل) این اصلاً منافاتی با آن هیأت راسخه و ملکه ندارد و می‌توان ادعا کرد که ملکه در اینجا وجود دارد، هیأت راسخه هست و غالباً بر فعل واجبات و اتیان محرّمات حرکت کرده و در همان مسیر پیش می‌رود اما گاهاً به‌صورت نادر به دلیل غلبه جنود شیطان پای شخص می‌لغزد اما همان زمان با حالت ندم می‌باشد و دیگر نمی‌تواند خود را کنترل کند و یا لااقل با یک فاصله نه چندان زیادی این حال ندم و توبه برای او حاصل می‌شود.

این یک قسم از مرتبه سوّم است که اینجا هیچ‌گونه منافاتی با ملکه ندارد و هم عرف و هم تحلیل عقلی می‌پذیرد که هیأت در اینجا هیأت راسخه مانعه از معاصی و باعثه بر طاعات در این شخص وجود دارد و این لغزش نادر که همراه با ندم و پشیمانی می‌شود نمی‌توان گفت که این لغزش موجب زوال هیأت شد. البته این هیأت می‌توانست در درون این حال معنوی و تقوی قوی‌تر باشد که صورت مرتبه دوّم را به خود می‌گرفت که شخص تالی تلو معصوم می‌شد که اصلاً هیچ لغزشی در او وجود نداشته باشد، اما این یک مرتبه دیگری است و این لغزش‌ها به‌گونه‌ای نیست که گفته شود ملکه و هیأت از بین رفته است.

اینها در صورتی بود که لغزش‌های نادر شخص همراه با ندامت و پشیمانی باشد –چه هم‌زمان، چه بعد از لغزش- و چه با فاصله زمانی بیشتری که باز هم آن ملکه در وجود شخص می‌باشد که همچنان انجام واجبات و ترک محرّمات از وی صادر شده و روی همان مسیر پیش می‌رود. این شقّ اوّل از صورت سوّم می‌باشد.

##### قسم دوّم: لغزش بدون پشیمانی

شقّ دیگر از صورت سوم همان‌طور که گفته شد در جایی است که شخص نادراً مرتکب لغزش می‌شود لکن از لغزش نادر خود پشیمانی نیست و توبه هم نمی‌کند.

در این صورت محلّ کلام است؛ یعنی جایی که شخصی نادراً دچار لغزش می‌شود اما از لغزش خود پشیمان نمی‌شود که گاهاً دیده می‌شود کسانی هستند که در یک جا نقطه ضعفی دارند و در همان نقطه ضعف مکرّر مرتکب خطا می‌شود و ندم و پشیمانی هم ندارد و باز هم وقتی موقعیّتی حاصل شود آن را انجام می‌دهد. این صورت را ممکن است گفته شود که آن ملکه باعثه علی فعل الواجبات و ترک محرّمات برای شخص وجود ندارد، یعنی در این‌گونه از افراد آن ملکه و هیأت راسخه نیست.

البته این هیأت نسبت به برخی از افعال وجود دارد اما نسبت به جمیع واجبات و جمیع محرّمات نیست. وقتی که شخصی در یک جا لغزید و بنای بر بازگشت و توبه و ... نداشته باشد گویا (ظاهراً همین‌طور است) که آن هیأت جامعه‌ای که باید باعث بر فعل واجبات و ترک محرّمات باشد برای او نیست. البته همان‌طور که گفته شد هیأتی برای او قرار دارد اما هیأتی است که به‌صورت نسبی در بعضی از افعال باعث است و در برخی دیگر نیست، این‌چنین هیأتی برای این شخص وجود دارد اما آن ملکه‌ای که در اینجا مقصود است ملکه‌ای است به طور مطلق باعثه بر فعل واجبات و ترک محرّمات باشد، آن شقّی که ندم به دنبال آن حاصل می‌شود مانعی برای این ملکه و هیأت نفسانیه مانعی ایجاد نمی‌کند چراکه باز هم نسبت به کل این هیأت وجود دارد و اگر در جایی لغزید باز می‌گردد و با مجموعه متفاهم از شرع هم این‌گونه استفاده می‌شود که این توبه موجب جبران آن لغزش می‌باشد و می‌توان گفت که همچنان آن هیأت به کلّ واجبات و محرّمات تعلّق دارد.

اما اگر این توبه و ندم نباشد علیرغم اینکه یک هیأتی فی‌الجمله برای شخص می‌باشد اما آن هیأت کامله دیگر نیست و آن هم به دو دلیل: یکی اینکه اصل گناه را مرتکب شده است و دوّم اینکه توبه نکرده است –چون توبه نیز واجب است-.

نکته خوبی که در اینجا وجود دارد این است که در مرتبه سوّم از ملکات که شخص نادراً دچار لغزش می‌شود در فاصله‌ای که می‌تواند بازگردد ولی توبه نمی‌کند می‌توان گفت در این فاصله تا زمانی که توبه‌ صورت پذیرد این هیأت نفسانیه دچار خلل شده است اما به محض اینکه حال ندم و توبه برای شخص به وجود آید آن هیأت بازسازی می‌شود به این معنا که مجدداً شخص نسبت به همه چیز دارای ملکه است و انصاف قضیه هم همین است که وقتی ندم و پشیمانی حاصل می‌شود موجب بازسازی آن هیأت مطلق نفسانیه می‌شود چراکه زمینه این هیأت برای شخص از ابتدا وجود داشت که با لغزش پیش‌آمده بخشی از آن دچار مشکل شد که پس از توبه به سرعت ترمیم می‌شود.

پس همان‌طور که از توضیحات مشخّص شد در اینجا هیأت فی‌الجمله مقصود نیست بلکه هیأت باعثه و ملکه باعثه علی فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرّمات می‌خواهیم، مادامی که ندم و پشیمانی نیست در این صورت یک بخشی از هیأت کامله دارای خلل است ولی ندم و پشیمانی که بلافاصله و یا با فاصله معقول پیدا شود با آمدن این ندم و پشیمانی گویا آن هیأت کامله تکمیل می‌شود، هیأتی که زمینه جمیع آن وجود داشته است لکن به خاطر لغزشی که پدید آمد بخشی از آن دچار مشکل می‌شود که با این ندامت و پشیمانی آن بخش هم جبران و ترمیم می‌شود.

دقّت بفرمایید که در اینجا بحث شرعی نیست بلکه بحث عقلی است و تحلیل آن این است، البته عرف هم با همین مساعد است اما قبل از اینکه گفته شود امر عرفی است این یک امر عقلی می‌باشد.

نکته دیگری هم که در اینجا وجود دارد این است که این ندم و توبه هم برآمده از خودِ آن ملکه راسخه بر فعل واجبات و ترک محرّمات است، یعنی همان ملکه و خداترسی و هیأت راسخه است که وقتی شخص یک لحظه دچار غفلت و خطا می‌شود زمانی که از غفلت خارج می‌شود متوجّه می‌شود که می‌بایست توبه کند که درواقع این توبه هم برآمده از همان ملکه است و به اصطلاح این ملکه دارای قدرت خودترمیمی است و به‌صورت اتوماتیک خود را جبران می‌کند. این نشان می‌دهد که آن ملکه لطمه اساسی ندیده و به جای خود باقی است. درحالی‌که اگر ندم و توبه نیست-همان‌طور که بارها دیده شده است که برخی در یک گناه مستمر می‌باشند و اصلاً نمی‌توانند خود را نگه دارند- این حالت نشان‌دهنده این موضوع است که آن ملکه جامع در شخص وجود ندارد و لذا نمی‌تواند خود را ترمیم کند، یعنی خدشه‌ای در ملکه او وارد شده است که دیگر ترمیم نمی‌شود اما اگر آن هیأت کامل بود خود را ترمیم می‌کرد و این ترمیم موجب می‌شود که آن هیأت کامل باقی بماند.

سؤال: تصور این چنین موضوعی که کسی دارای ملکه باشد و برای او پشیمانی و ندم حاصل نشود کمی دشوار است چرا که کسی که دارای ملکه جامع فعل واجبات و ترک محرّمات باشد و فقط نادراً دچار لغزش شود قاعدتاً می‌بایست ندم و توبه برای او حاصل شود!

جواب: بله، علی‌القاعده این‌چنین است و این نکته درست است که در فرض سوّم که گفته شد دو شق دارد علی‌القاعده کسی که نادراً دچار لغزش می‌شود بدون ندم نمی‌شود، غالباً این‌چنین است لکن این‌گونه نیست که اصلاً قابل تصوّر نباشد.

پس همان‌طور که ملاحظه شد این مرتبه سوّم می‌باشد که به یک بیان می‌توان گفت به دو شق تقسیم می‌شود و به بیان دیگر می‌توان گفت اصلاً اینها دو مرتبه متفاوت هستند به این معنا که مرتبه سوّم در جایی است که لغزش به‌صورت نادر است اما همراه با ندم و پشیمانی می‌باشد که در این قسم برای شخص خودترمیمی وجود دارد و از درون خطای خود را جبران می‌کند و کلّیت ملکه باعثه علی فعل واجبات و ترک محرّمات برای او محفوظ مانده است (البته زمانی که ندم و توبه برای او پدید آید و الا در صورتی که ندم و توبه فاصله بیافتد تا زمانی که این ندامت برای او پیش نیامده است خللی در ملکه او وجود دارد)؛ و مرتبه چهارم (به بیان دوم) همین صورت است اما بدون ندم و پشیمانی؛ که با بیان دوم یعنی تقسیم این دو صورت به دو مرتبه مجزّا در صورت سوّم ملکه تامّه وجود دارد اما در صورت چهارم که روح ندم و پشیمانی و توبه برای شخص حاصل نمی‌شود اگرچه این لغزش نادراً می‌باشد لکن دیگر ملکه تامه برای او وجود نخواهد داشت که البته ملکه در ابتدا برای او وجود داشته است اما این لغزشی که حاصل شد و ندامت و پشیمانی برای شخص نیامد موجب می‌شود تا ملکه دچار خدشه شود که البته این ملکه در بخشی و یا حتی در اکثر واجبات و محرّمات وجود دارد اما بالاخره در بخشی از آن این ملکه از بین رفته و برای ما ملکه تامّه ملاک است.

با توجه به اینکه ممکن است در ذهن برخی این سؤال پیش آید که مگر ممکن است کسی دارای ملکه انجام واجبات و ترک محرّمات باشد و مرتکب خطا شود؟ مجدداً عرض می‌شود که در صورت سوّم این ملکه برای شخص وجود دارد اما گاهی هوای نفس برای شخص غالب می‌شود و عمداً هم گناهی را مرتکب می‌شود، به محض اینکه این گناه انجام شد ملکه جامعه دچار خدشه می‌شود لکن وقتی روح ندم و پشیمانی برای او حاصل شد آن خدشه جبران می‌شود؛ به‌عبارت‌دیگر ابتدا ملکه جامعه دچار لطمه می‌شود اما توبه و انابه و بازگشت موجب جبران این خسارت و لطمه می‌شود. نمی‌توان در اینجا گفت که به محض انجام خطا تمام ملکه از بین رفت چون ملکه جامعه برای شخص وجود داشته و با این خطا هم فقط بخش اندکی از آن خراب شد لکن با توبه و ندامت این خسارت جبران می‌شود. این تحلیل عقلی است و البته مطابق با آن چیزی است که در باب توبه در روایات ما وارد شده است که در این روایات مفصلاً گفته می‌شود که چگونه توبه جبران‌کننده خسارت است و از نقش و برکات و ... توبه گفت شده است که تمام اینها مؤید این است که توبه چگونه می‌تواند در هیأت نفسانیه ایجاد خودترمیمی کند.

سؤال: آیا توبه می‌تواند همه گناهان را جبران نماید؟ یعنی کسی که یک عمر دچار خطا شده است با توبه می‌تواند ملکه و هیأت نفسانیه خود را ترمیم کند؟

جواب: بله، لکن توبه باید به تناسب آن خطا باشد که در حقوق النّاس توبه دارای شرایط خاص خود است و در غیر از آن شرایط دیگری دارد که خودِ توبه نیز دارای مراتبی است پس برای جبران آن خطاها می‌بایست توبه باید با شرایط خودش باشد که البته توبه خود دارای یک قاعده فقهیه است و باید در جای خود مورد بحث قرار گیرد.

سؤال: آیا این ملکه با گناهان فاحشی همچون قتل، زنا، سرقت و از این قبیل گناهان قابل جمع است؟ و آیا می‌توان گفت که در صورتی که چنین گناهانی از کسی سر بزند کشف می‌شود که اصلاً ملکه برای شخص وجود نداشته است؟

جواب: البته به ظاهر این مبحث دیگری است لکن اگر ندم و پشیمانی برای شخص حاصل شود چنین چیزی کشف نمی‌شود؛ یعنی اگر شخص واقعاً توبه کند و توبه او به گونه باشد که شرایط کامل توبه را داشته باشد –نه فقط توبه لفظی معمولی-جبران‌کننده است. همچنین آنچه در روایات پیرامون توبه وارد شده است که چگونه همه چیز را می‌پوشاند و ... این تحلیل سازگار است و همچنین از نظر فلسفی هم واقعاً این‌چنین است؛ و حتّی از این بالاتر نیز جبران شونده است مگر شرک چرا هنگامی که شرک برای کسی به وجود آید این‌گونه به ذهن می‌رسد که به طور کل ملکه را فرو ریخته است چراکه شرک پشتوانه بقیه اعمال می‌باشد و نقطه مقابل تسلیم است لذا در شرک این گفته صحیح است که با ملکه قابل جمع نیست اما غیر از شرک تفاوتی در گناهان نمی‌کند، چون در شرک اساس خداترسی و تسلیم خدا بودن از بین می‌رود و لذا همه چیز منعکس می‌شود فلذا ممکن است گفته شود که با ملکه سازگار نبوده و با توبه عادی هم جبران نمی‌شود که البته آن هم توبه به تناسب خود دارد.

سؤال: مؤید این بحث توبه روایتی است که از حضرت صادق علیه‌السلام سؤال شد که آیا مؤمن زنا می‌کند و حضرت در جواب فرمودند بله اما توبه می‌کند.

جواب: بله، اگرچه بخش اوّل این روایت مؤید می‌باشد لکن در ادامه روایت گفته می‌شود «... توبه می‌کند اما دروغ نمی‌گوید» که با این نگاه باید گفت یک قسمت از روایت مؤید و قسمت دیگر آن مخرّب می‌باشد، لکن ادله دیگری وجود دارد که در آنها تصریح شده است که شخص دروغ‌گو هم فقط در همان لحظه ایمان از او گرفته می‌شود اما باز می‌گردد و این روایت برای مبالغه در اهمیت آنها می‌باشد.

فلذا به طور کل می‌توان گفت به غیر از شرک و برخی گناهان معدود همچون قتل نبی، در باقی گناهان این امکان وجود دارد که ملکه برای شخص حاصل شده باشد و گناهی مرتکب شود و مجدداً باز گردد، یعنی علیرغم اینکه ملکه برای او وجود دارد اما نادراً دچار لغزش می‌شود و این لغزش نیز نادانسته نیست بلکه دانسته است اما بالاخره عالم درون انسان عالم جنگ جنود رحمن و جنود شیطان است و صرف وجود یک ملکه این‌گونه نیست که شخص به طور کامل مصون از گناه باشد بلکه همین بحث ترمیم توبه نشان‌دهنده این است که کلّیت ملکه حفظ و بازسازی می‌شود.

### مرتبه چهارم: وجود ملکه، انجام خطای مکرر به همراه ندامت و توبه

شبیه به آنچه در مرتبه سوّم گفته شد در این مرتبه هم وجود دارد که این هیأت راسخه و ملکه باعثه علی فعل طاعات و رادعه عن فعل المعاصی در این مرتبه وجود دارد لکن با این تفاوت که در اینجا نادراً نیست بلکه بیش از حدّ نادر است. در این مرتبه لغزش‌ها و خطاهای شخص بیش از صورت قبل می‌باشد که نادراً اتّفاق می‌افتاد لکن در اینجا نیز خودترمیمی توبه بلافاصله انجام می‌شود.

پس می‌توان گفت که وجه شبه این مرتبه با مرتبه قبل در خودترمیمی توبه می‌باشد که در هر دو انجام می‌شود و وجه افتراق این دو میزان خطا و گناه است که در صورت سوّم این خطاها و لغزش‌ها نادراً اتّفاق می‌افتاد و در این مرتبه بیش از نادر است، البته نه اینکه میزان معصیت و طاعات شخص باهم برابر باشد اما به‌هرحال بیش از صورت قبل انجام می‌دهد که غالب مردم نیز از این قبیل هستند که به‌هرحال مرتکب غیبت و تهمت و گناهان دیگری می‌شود اما این معاصی شخص نه مثل صورت قبل است که مثلاً در سال یک مورد یا در طول عمر خود خیلی معدود باشد و نه آن‌چنان زیاد است که با طاعات او برابر یا غالب بر طاعات وی گردد، بالاخره این خطاها برای او پیش می‌آید اما آن خود ترمیمی توبه در اینجا نیز وجود دارد یعنی بلافاصله توبه کرده و باز می‌گردد.

میزان خطا در این مرتبه و مرتبه قبل هیچ واحد و مقیاسی نداشته و صرفاً حدّ عرفی برای آن لحاظ می‌شود که عرف به شخصی اطلاق قدّیس و پاک می‌کنند اگرچه نادراً از او خطایی هم سر می‌زند و مثلاً گاهاً برای او پیش آمد و غیبتی را مرتکب شد، اما شخص دیگری وجود دارد که خطاهای او مکرر پیش می‌آید و تشخیص میزان خطاهای شخص به عهده عرف می‌باشد و نمی‌توان در اینجا برای آن حدّ تعیین کرد.

پس در رتبه چهارم همان‌طور که عرض شد از نادر عبور کرده و بیش از نادر است ولی سرجمعش این‌جور نیست که غلبه کرده باشد؛ اما روح ندم و پشیمانی برای او حاصل شده و در اینجا نیز بعید نیست که گفته شود وقتی این روح ندم و پشیمانی برای شخص حاصل می‌شود این درواقع به این دلیل است که زمینه ملکه در شخص وجود دارد و لو اینکه این ملکه دچار لطمه‌ای شد اما به خاطر ندامت و پشیمانی همچنان هیأت باعثه علی ترک واجبات و ترک محرّمات برای او حاصل است و ترمیم می‌گردد.

### مرتبه پنجم: انجام خطای مکرر بدون ندامت و توبه

صورت پنجم که می‌توان گفت به‌نوعی قسم دوم از صورت چهارم نیز می‌باشد همچون قسم دوم از صورت سوم است که شخص مرتکب خطا و لغزش می‌شود و این لغزش او بیش از حد نادر است لکن ندامت و پشیمانی به دنبال او حاصل نمی‌شود که در این صورت باید گفت مادامی که این توبه و پشیمانی برای او حاصل نشود این هیأت نفسانیه در وجود او ناقص است و به‌صورت هیأت راسخه جامعه نمی‌باشد اگرچه ملکه‌ای نسبت به برخی افعال و تروک وجود دارد لکن ملکه جامعه نمی‌باشد.

### مرتبه ششم: غلبه خطا و معصیت بر طاعت، به همراه ندم و پشیمانی

در این مرتبه شخص ملکه‌ای داشته و یا در حال حاضر ملکه‌ای نسبت به برخی از افعال واجبات و ترک محرّمات دارد اما به‌صورت کثیر مرتکب گناه می‌شود که میزان خطاهای او به شکلی است که با طاعات او برابر و یا حتی غالب بر طاعات او است.

در این صورت به‌هرحال شخص برخی از واجبات را انجام داده و برخی از محرّمات را ترک می‌کند و نسبت به آنها دارای پایبندی است و می‌توان گفت ملکه ناقصه‌ای برای او نسبت به برخی افعال وجود دارد اما در طرف مقابل خطاهای زیادی هم مرتکب می‌شود که میزان این دو به حدّ مساوی است و یا غالب به افعال واجبات او است. البته در این صورت ندم هم وجود دارد و شخص بعد از ارتکاب گناه پشیمان می‌شود. در اینجا قضاوت نسبت به این‌چنین شخصی مشکل است که علیرغم اینکه پشیمان می‌شود لکن مکرراً مرتکب خطا می‌شود اما واقعاً و وجداناً پشیمانی برای او حاصل شده و می‌گوید «کاش این کار را نمی‌کردیم» اما باز هم موقعیّت خطای دیگری که به وجود می‌آید مجدداً مرتکب آن خطا می‌شود.

در این صورت ششم که خطا و لغزش او بر طاعات او غلبه داشته و می‌توان گفت موارد لغزش و وقوع در معاصی وی زیاد می‌باشد و لو اینکه ندم و توبه و پشیمانی هم برای او حاصل می‌شود برای این‌چنین شخصی نمی‌توان گفت که ملکه تسلیم وجود دارد و آن ملکه و هیأت راسخه جامعی که در موارد گذشته بود در این شخص نیست بلکه در درون این شخص غوغایی است که از یک طرف علاقه‌هایی برای او وجود دارد که میل به رعایت برای او وجود دارد و از طرف دیگر علاقه‌های شیطانی است که اینها همچنان باهم درگیر هستند و این شخص و لو پس از خطا توبه می‌کند اما مجدداً باز می‌گردد.

در این‌چنین موردی نمی‌توان گفت که شخص دارای ملکه است درحالی‌که واقعاً هیأتی نسبت به برخی مسائل دارد اما درعین‌حال همچنان تخلف می‌کند و مجدداً توبه کرده و دوباره تخلف می‌کند. این شخص علیرغم اینکه توبه و ندم به دنبال خطای او می‌آید درعین‌حال به دلیل کثرت تخلفات او نمی‌توان گفت هیأت راسخه جامعه نسبت به انجام واجبات و ترک محرّمات برای او می‌باشد.

### مرتبه هفتم: غلبه خطا و معصیت بدون ندم و پشیمانی

مورد دیگر همچون مورد ششم می‌باشد که خطا و معصیت در شخص بسیار زیاد است اما با این تفاوت که در اینجا پشیمانی و توبه برای او حاصل نمی‌شود که در این رتبه کاملاً محرز است که آن ملکه برای او وجود ندارد.

این هفت فرض و یا به‌عبارت‌دیگر (در صورتی که اقسام مورد سوّم نیز دو رتبه به حساب آورده شود) هشت فرضی است که در هیأت راسخه باعثه علی فعل الواجبات و ترک المحرّمات که به «عدالت» تعبیر می‌شود متصوّر است.

پس به طور کل می‌توان این هفت صورت را در ملکات تصویر کرد که مورد ششم آن محلّ تردید بوده که در اینجا ترجیح دادیم که ملکه نیست و مورد هفتم هم که به طور کل از ملکه خارج بود؛ و پایین‌تر از اینها هم که کسی است که دائماً مرتکب گناه است و اصلاً ندم و پشیمانی ندارد که در اینجا کاری به آن نداریم.

## مصطلحات عدالت با توجه به مراتب ملکات

این سلسله‌مراتب آن هیئات نفسانیه نسبت به فعل واجبات و ترک محرّمات می‌باشد. با ملاحظه این صور هفتگانه و سلسله‌مراتبی که در اینجا عرض شد واژه عدالت می‌تواند به شکل مشترک لفظی چند معنا داشته باشد و به‌عبارت‌دیگر با توجه به این مراتبی که برای ملکات متصوّر شد می‌توان برای واژه عدالت معانی مختلفی فرض گرفته شود.

مراتب ملکات مشخص شدند که در مواردی ملکه به طور مطلق وجود دارد و در مرتبه نازل‌تر آن مراتبی است که خودترمیمی برای ملکه وجود دارد و سپس مواردی که حتی خودترمیمی هم وجود ندارد روشن شد.

سؤال: با توجه به مراتبی که گفته شد جایگاه مروّت کجا است؟

جواب: برای مروّت بحث جدایی وجود دارد که در آن بحث گفته می‌شود که آیا مروّت دخیل در هیأت است یا خیر، اگر دخیل باشد که ملحق به واجبات و معاصی می‌شود و اگر نبود که نمی‌شود. این فصل جدایی است که در آینده پیرامون آن سخن گفته خواهد شد.

حال پس از تحلیل و بیان مراتب ملکات مطلب دیگر این است که واژه عدالت ناظر به این مراتب و ملکات چند معنا می‌تواند داشته باشد که البته اینها جداشده نیستند لکن می‌توان این‌گونه تفسیر کرده و بیان مصطلحات عدالت را داشت.

### اصطلاحات عدالت در مواردی که ملکه جامعه وجود دارد

یک مرتبه گفته می‌شود که ملکه جامعه در شخص وجود دارد که در تقسیمات و مراتب ملکات چهار صورت از هشت صورت را شامل می‌شد و چهار مورد دیگر هم ملکه جامعه وجود نداشت که برخی از این عدم ملکه‌ها قاطع بود و برخی دیگر مرجّح بود.

در چهار موردی که ملکه جامعه در آن محفوظ می‌باشد و یا ترمیم می‌شود اصطلاحات عدالت به این ترتیب است که:

#### اصطلاح اوّل (عصمت داخل در معنای عدالت)

یک اصطلاح عدالت این است که گفته شود این چهار مورد همگی عدالت است از عصمت گرفته تا جایی که شخص مکرر مرتکب خطا می‌شود لکن بلافاصله برای او ندامت پیش می‌آید و توبه می‌کند که این یک طیف داشت که از حداکثر آن تا پایین‌ترین مرتبه آن همه عدالت است.

#### اصطلاح دوم (عصمت فوق عدالت)

اصطلاح دیگر این است که عصمت از مقول عدالت خارج شده و گفته شود که آن فوق عدالت است، درواقع آن ملکه‌ای که عنایت الهی در آن است و تخلّف هم در آن به لحاظ عرفی و وقوعی امکان ندارد گفته شود که این فوق عدالت است و این صورت از عدالت خارج می‌شود و عدالت فقط سه مرتبه بعد از آن را شامل شود.

این دو اصطلاحی است که می‌توان برای عدالت در اینجا ذکر کرد و در کلمات هم گاهی به این صورت وارد شده است که گفته می‌شود عصمت فوق عدالت است درعین‌حال ممکن است این عدالت به‌گونه‌ای معنا شود که شامل عصمت هم بشود و شاید هر دو صورت آن در کلمات متکلّمین و امثالهم کاربرد داشته باشد.

این دو اصطلاحی است که برای عدالت در اینجا متصوّر است اما واقعیّت امر این است که ملکه در تمام این مراتب وجود دارد اما این ملکه راسخه دارای شدّت و ضعف می‌باشد.

این نکته هم اگرچه واضح است و نیاز به یادآوری نیست لکن مجدداً عرض می‌شود که مراتب شدّت و ضعف در اینها وجود داشت که اوج این مراتب عصمت می‌باشد و نازل‌ترین درجه آن جایی است که شخص مکرراً مرتکب خطا و لغزش می‌شود اما درعین‌حال بلافاصله باز می‌گردد و توبه می‌کند که البته همان‌طور که قبلاً نیز عرض شد این تکرار خطا از شخص نسبی است نه اینکه به حدّی تکرار شود که با میزان طاعات او برابر یا غالب بر آن شود.

نکته‌ای که برخی در ضمن کلماتشان به آن اشاره فرموده‌اند این است که نوع گناه هم تا حدودی در این مباحث موثّر است، به‌عنوان‌مثال برخی گناهان است که اگرچه نادر است اما حکم کثیر را دارد و برخی گناهان است که زیادش هم حکم نادر است و این مسأله حتّی در کبایر هم می‌باشد که کبایر هم به‌هرحال دارای سلسله‌مراتب است و لذا نوع گناه بسیار موثّر است در اینکه بداند این هیأت زائل شد یا خیر و چطور باز می‌گردد که این درجات گناه هم در این تأثیر دارد که البته قابل تفصیلی نیست و اجمالاً انسان متوجّه می‌شود که نوع گناه هم در این امر تأثیر دارد.

این مجموعه مباحثی بود که در اینجا وجود دارد که بعضی فقها این‌چنین اشکال کرده‌اند که اگر عدالت ملکه راسخه باشد پس اکثر مردم عادل نیستند چراکه ملکه راسخه را همان درجه تالی تلو معصوم اخذ می‌کند و یا یک درجه از آن پایین‌تر که شخص نادراً گاهی دچار لغزش می‌شود. بله اگر ملکه را این‌چنین معنا کنیم غالب مردم عادل نیستند و برخی اصلاً این‌چنین اشکال کرده‌اند که عدالت را نباید ملکه معنا کرد چرا که ملکه مسأله بسیار سخت و دشواری است که در مقابل برخی جواب داده‌اند که ملکه فقط آن صورت اعلی نیست –که این جواب درست است-. اگر ملکه شدیده راغیه مدّ نظر باشد که عصمت و تالی تلو عصمت و جایی که شخص نادراً دچار لغزش می‌شود فقط دارای ملکه هستند و الباقی که بسیار زیاد هم می‌باشد خارج از ملکه است، اما اگر ملکه به معنایی گرفته شود که آن معنایی بود که با توبه خودترمیمی حاصل می‌شد و شامل برخی صور نازله هم می‌شد پس این ملکه در اکثر مردم وجود دارد.

علی‌القاعده کسانی عدالت را ملکه معنا می‌کنند معنای عام آن را می‌پذیرند نه مراتب راغیه آن و الا آن که مشخص است مختص أوحدی از ناس می‌باشد.

به طور کل این تحلیل ملکه بود تاکنون که کسانی که از ملکه سخن می‌گویند ملکه جامعه را مدّ نظر دارند اما نه آن ملکه سخت‌گیرانه درجه عالیه و راغیه، بلکه ملکه‌ای که چهار صورت را شامل می‌شود که این معنا چندان دست انسان را در عدالت نمی‌بندد. بله البته اگر مقصود ملکه‌ای باشد که فقط شامل صور اول و دوم و یا حتّی سوم شود بسیار محدود می‌باشد اما در جایی که مرتبه چهارم هم وارد این معنا شد به‌صورت عادی می‌باشد و چنان نیست که سختگیری شود. البته در همان مرتبه چهارم هم که گفته می‌شود ملکه وجود دارد در همین مرتبه نیز مراتبی است که ممکن است گفته شود در شرایط امام جماعت و ولیّ و مجتهد و ... تفاوت‌هایی وجود دارد که ان‌شاء‌الله راجع به این مسائل در آینده بحث خواهد شد.